

بنیادهای هستی‌شناختی فرهنگ

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۱/۰۹

سیدحسین شرف‌الدین*

چکیده

«فرهنگ» در تلقی غالب علوم اجتماعی، عام‌ترین و گسترده‌ترین مفهومی است که همه فراورده‌های غیر مادی و معنایی (و در برخی تعاریف حتی فراورده‌های مادی) را که بشر در طول حیات اجتماعی تاریخی پرفراز و فرود خود بدان دست یافته، پوشش می‌دهد. از جمله موضوعات مطرح در فلسفه فرهنگ و نیز در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی فرهنگ، سؤال از خاستگاه، منشأ، علل ایجاد و اعدادی و در یک کلام، مبانی هستی‌شناختی فرهنگ است. این نوشتار در صدد است با غور و تأمل در ارا و اندیشه‌های عرضه‌شده با رویکردهای مختلف به این سؤال در حد امکان پاسخ گوید؛ از این رو سؤال اصلی آن چستی مصادر، منابع، مناشی، خاستگاه‌ها و زمینه‌های معرفتی و غیر معرفتی فرهنگ به مثابه یک کل (و بالتبع عناصر و مؤلفه‌های آن) است. روش آن در مقام گردآوری داده‌ها، اسنادی و در مقام تفسیر یافته‌ها، تحلیلی، تبیینی و استنباطی است. نتایج حاصل از این مطالعه نشان می‌دهد فرهنگ یا منظومه فرهنگی بشر، در کل تحت تأثیر مجموعه درهم پیچیده‌ای از استعدادها و ظرفیت‌های فطری، ارتباطات چندگانه انسانی، عوامل محیطی (اعم از طبیعی و اجتماعی)، عوامل ماورایی (دین و تعالیم و حیانی) و تجربه‌های تاریخی متراکم تکون یافته و از طریق فرایند جامعه‌پذیری در امتداد نسل‌های متمادی استمرار یافته است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، دین، انسان، فطرت، ارتباط، جامعه، طبیعت.

* دانشیار گروه جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) sharaf@qabas.net

از جمله مواضع مورد وفاق در میان اندیشمندان حوزه‌های مختلف معرفتی که با رویکردهای نظری و تجربی به مطالعه فرهنگ و عناصر اصلی و پیرامونی آن مشغول‌اند، این است که فرهنگ‌داری و قابلیت خلق فرهنگ از جمله ویژگی‌های اختصاصی و انحصاری موجود انسانی است و همواره در پاسخ به این سؤال که چرا از میان گونه‌های مختلف حیوانی، تنها انسان (البته با وصف اجتماعی تاریخی) به این مرتبت متعالی توفیق یافته است، به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های وجودی منحصر به فرد او در مقیاس فردی و اقتضائات و استلزامات حیات اجتماعی او در مقیاس جمعی استناد شده است. بی‌شک واکاوی این ظرفیت‌های سرشتی و پیامدهای ناشی از فعالیت‌یابی آنها در پرتو حیات جمعی و ارتباطات و تعاملات چندگانه انسانی می‌تواند راز این معما را کشف کند. متقابلاً واکاوی فرهنگ (در مقام تحقق و انضمام) به مثابه کهن‌ترین، جامع‌ترین و عمیق‌ترین منظومه معنایی بشر اجتماعی با مؤلفه‌های بسیار متکثر و متنوع هویت پویا و نقش‌آفرینی‌های چندلایه و تو در توی آن در سطوح و ساحات‌های مختلف می‌تواند تا حد زیاد از ابعاد وجودی، تنوع قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها و نیز اقتضائات و پیامدهای حیات جمعی خالق و صانع خویش پرده‌برداری کند. تردیدی نیست که به حکم فراگیری و جهان‌شمولی نظام علیت، تکون و تطور فرهنگ به عنوان یک پدیده مصنوع و حادث نیز در قلمرو این اصل قابل تبیین است؛ چه هر گونه رخداد تصادفی در صحنه فرهنگ و تاریخ، انکار می‌شود (مطهری، ۱۳۹۰، الف، ج ۱۵، ص ۱۹۴-۱۹۶). بالطبع فرهنگ به دلیل داشتن ماهیت پویا و سیالیت نسبی [به‌ویژه در سطوح رویین و لایه‌های فوقانی مثل رسوم و عرفیات، نمادها، رفتارها، تکنولوژی‌ها، هنرها، سیاست‌ها و رویه‌ها، قواعد و این‌نامه‌ها، مناسک و تشریفات ائینی و عرفی (نه لزوماً مذهبی) و...] برای تبیین چرایی بودن و شدن آن به دو سنخ علل نیازمند خواهد بود (ر.ک: ویلیامز، ۱۳۸۰، ص ۲۵۱-۲۷۴). مراد از مبانی هستی‌شناختی هر نوع عامل درونی و بیرونی است که به نوعی در آفرینش و تطور فرهنگ (مؤلفه‌های آن) نقش علی و اعدادی ایفا می‌کند.

از این رو منشأ و خاستگاه به معنای عام آن به همه علل، دلایل، عوامل، زمینه‌ها و شرایط ذهنی و عینی، مادی و غیر مادی، ماورای طبیعی و طبیعی، ثابت و متغیر، فردی و اجتماعی اشاره

دارد که به نوعی مستقیم و غیر مستقیم در آفرینش فرهنگ (و عناصر و مؤلفه‌های آن) و تطور آنها مؤثر بوده‌اند.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری، شکوفایی، تطور، ارتقا و انحطاط فرهنگ در یک تقسیم‌بندی اولیه به دو دسته تقسیم می‌گردند: عوامل درونی و انفسی - که در سامانه زیستی، کشش‌های وجودی و بن‌مایه‌های سرشستی کنش‌گران انسانی و فرهنگ‌آفرینان ریشه دارند و عوامل برونی و افاقی - که در جهان خارج از قلمرو نفوس انسانی وجود دارند و نقش آفرینی می‌کنند.

عوامل درونی مثل فطرت (من علوی انسان)، طبیعت (من سفلی انسان) و عقل (قوه مدرکه نفس انسان) و عوامل بیرونی مثل حاکمیت سیاسی، جغرافیای طبیعی و تکنولوژی (که هرچند خود محصول فرهنگ است، در فعلیت‌یابی و جهت‌یابی ظرفیت‌ها و عناصر آن نقش اعدادی برجسته‌ای دارد).

گفتنی است برخی از این عوامل با وجود نقش آفرینی علی و اعدادی در فرایندهای آفرینش و تطور فرهنگ از قلمرو فرهنگ بیرون انگاشته شده و به بیانی عوامل فرافرهنگی شمرده می‌شوند، مثل فطرت، طبیعت، علم و دین. تردیدی نیست که فرهنگ نقش محوری در شکوفاسازی و جهت‌دهی ظرفیت‌های وجودی انسان و بسترسازی برای رویش و کمال علم یا بهره‌گیری از دین و ظرفیت‌های مختلف آن دارد؛ اما این عوامل حداقل در برخی سطوح، عناصری برون‌فرهنگی شمرده می‌شوند.

ارتباطات انسانی نیز به عنوان یکی دیگر از عوامل مؤثر در خلق و شکوفایی فرهنگ نیز به دو دسته درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند. ارتباط فرد با خویشتن خویش (ساحت‌ها، اوصاف، احوال، افعال و انفعالات وجودی) و ارتباط او با خدا و عالم غیب از نوع ارتباط درونی و ارتباط او با سایر انسان‌ها، جامعه (نهادهای سازمان‌های اجتماعی)، تکنولوژی، رسانه، شخصیت‌های الگویی و... از نوع ارتباط بیرونی شمرده می‌شوند (در این دسته‌بندی مناقشاتی نیز وجود دارد که به دلیل عدم ضرورت از طرح آن اجتناب می‌شود).

لازم است ذکر شود که فرهنگ علاوه بر حدوث، در مقام بقا و استمرار نیز به علل و زمینه‌هایی همچون فرایند جامعه‌پذیری، نهادسازی، بازتولید مکرر، پاسداری و مراقبت و نظارت و کنترل جمعی متکی و مبتنی است.

نکته پایانی اینکه عنوان «فرهنگ» در مصطلحات فرهنگ‌شناسان، اغلب به بخش معنوی و معنایی دستاوردهای بشر در فرایند زیست اجتماعی - تاریخی آن است. دستاوردهای مادی این سلوک و صیوروت جمعی که در حقیقت تبلور عینی و متجسد بخش معنایی آن است، به عنوان «تمدن» شناخته می‌شوند. گفتنی است واژه تمدن در حوزه‌های مختلف اندیشه اجتماعی، معانی و کاربردهای مختلفی دارد. آنچه در اینجا مد نظر است، همان ساحت مادی، متبلور، متعین، متجسم و انضمامی فرهنگ است. گفتنی است به دلیل پیوستگی انفکاک‌ناپذیر دو ساحت معنا و ماده در مقام عینیت و تحقق و تعامل و ترابط و درهم‌تنیدگی آنها، هرچند در این نوشتار نیز همچون بسیاری از آثار فرهنگ‌شناسان و تمدن‌پژوهان، تفکیک آشکار و صریحی میان آنها صورت نگرفته است؛ اما به اقتضای هدف مطالعه، توجه و تأکید، عمیقاً بر ساحت معنا یعنی فرهنگ به مثابه روح دمیده در کالبد تمدن، تمرکز یافته است.

فرهنگ، چیستی و ابعاد آن

از واژه فرهنگ در فارسی (معادل کالچر در انگلیسی، کولتور در فرانسه و الثقافة در عربی)، تعاریف مختلفی در منابع تخصصی علوم اجتماعی ارائه شده است. برخی لغت‌شناسان تعداد آنها را گاه تا چهارصد تعریف برآورد کرده‌اند (ر.ک: آشوری، ۱۳۵۷/ جعفری، ۱۳۷۳/ روح‌الامینی، ۱۳۶۸).

اغلب مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان در مقام ارائه تعریف از فرهنگ به طور ضمنی یا صریح اذعان می‌کنند که با وجود تلاش و ضرورت، ارائه تعریفی جامع و مانع از فرهنگ به دلایلی غیرممکن است. وجود انبوه تعاریف در منابع مربوط، نمایان‌گر این دشواری است. فرهنگ‌شناسان اغلب به دلیل آنکه واژه «فرهنگ» را عنوان مشیر و برجسی برای معرفی صدها مؤلفه درهم‌آمیخته و به‌هم‌پیوسته می‌دانند، در مقام تعریف نیز به ذکر مؤلفه‌ها و عناصر محوری آن بسنده می‌کنند. طبق این تلقی، فرهنگ مجموعه نسبتاً منسجمی از دانش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، منش‌ها، گرایش‌ها، هنجارها، الگوها، سبک‌ها، هنرها، اسطوره‌ها و نمادهاست که یک جامعه در فرایند زیست اجتماعی - تاریخی خویش و در پرتو شکوفاسازی طیفی از استعدادها و ظرفیت‌های درونی و

برقراری ارتباطات و تعاملات بیرونی، تدریجا بدان دست یافته و به عنوان اندوخته‌ای اکتسابی، اکتشافی و اعطایی از نسلی به نسلی منتقل می‌سازد (ر.ک: آشوری، ۱۳۵۷/ جعفری، ۱۳۷۳/ روح‌الامینی، ۱۳۶۸/ صداقت‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۵۹-۱۲۶). این سرمایه مشترک به مثابه رودخانه‌ای شناور از مجرای ذهن و ضمیر نسل‌های متمدنی عبور کرده، به پیش می‌رود. همین سرمایه متراکم و جاری با میانجی افراد در بستر شالوده‌ها و چارچوب‌های الگویی فرافردی (نهادهای و ساختارهای اجتماعی) نیز رسوب یافته، به کنش‌های اجتماعی آنها در موقعیت‌های مختلف جهت می‌دهد. روشن است رسوب و ته‌نشست فرهنگ در جهان انفسی و افاقی کنش‌گران اجتماعی، منافی پویش مستمر آن در بستر زمان و مکان نیست.

در ادامه این بخش بی‌مناسبت نیست به برخی تعاریف فرهنگ که در مقایسه از جامعیت و شمول بیشتری برخوردارند، اشاره کنیم؛ برای مثال لسلای وایت، مردم‌شناس، در تعریف جامع خود (متضمن عناصر معنوی و مادی یا فرهنگ و تمدن) می‌نویسد: فرهنگ یک نظام یکپارچه و سازمان‌یافته است که می‌توان در درون آن سه جزء یا سه جنبه عمده را تشخیص داد: (۱) ابزارها و فنون شامل امور و وسایل مادی، مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی و مهارت‌های لازم برای به‌کارگیری آنهاست که انسان در ارتباط با محیط طبیعی از آنها استفاده می‌کند. وسایل تولید، طرز معیشت، اماکن، ابزارهای دفاعی و تهاجمی از این نوع‌اند.

(۲) ساختار اجتماعی شامل روابط بین افراد است که به صورت الگوهای رفتاری نمایان می‌شود. امور اجتماعی، خویشاوندی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، اخلاقی، تشکیلات مذهبی، شغلی، تخصصی و تفریحی در این بخش جای می‌گیرند.

(۳) نظام ایدئولوژیکی شامل عقاید، باورها و دانش‌هایی است که به وسیله زبان لفظی و سایر اشکال نمادین بیان می‌شوند. اساطیر، الهیات، افسانه‌ها، ادبیات، فلسفه، علم، حکمت عامیانه و دانش عمومی در این بخش جای می‌گیرند (White, 1949, pp.364-365).

اولسون نیز چهار جزء اصلی برای فرهنگ قایل شده است: باورها، ارزش‌ها، هنجارها و تکنولوژی‌ها. باورها به سؤال «چیست» پاسخ می‌گویند، ارزش‌ها به سؤال «چه باید باشد» پاسخ می‌دهند، هنجارها به سؤال «چه انجام شود» جواب می‌دهند و بالاخره تکنولوژی‌ها به سؤال «چگونه انجام شود» پاسخ می‌دهند (به نقل از: چلبی، ۱۳۸۶، ص ۵۷). شاین، از فرهنگ‌شناسان،

علاوه بر باورها و مفروضات - به عنوان عمیق‌ترین لایه و هسته فرهنگ - و ارزش‌ها و هنجارها - به عنوان استانداردهای اجتماعی و مبنای قضاوت درباره درستی و نادرستی امور - از لایه سومی به نام مصنوعات فرهنگی - به عنوان لایه ظاهری، ملموس و مبتنی بر باورها، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی - نام برده است. (به نقل از: نائینی، ۱۳۸۹، ص ۳۵).

گی روشه، جامعه‌شناس فرانسوی، در تعریف نامنسجم خود از فرهنگ به وجوه مختلفی توجه داده است: فرهنگ شامل تمامی فعالیت‌های بشری اعم از معرفتی، عاطفی و احساسی یا حتی حسی - حرکتی است. به بیان دیگر فرهنگ عبارت است از کنش که بیش از هر چیز و قبل از هر چیز با دیگران دوام می‌یابد. این شیوه‌های تفکر، احساس و عمل می‌تواند کم و بیش رسمی شود و شکل معین و خاصی به خود بگیرد. این شیوه‌ها در قوانین، شعائر، مراسم، تشریفات، شناخت علمی، تکنولوژی، علوم دینی بسیار رسمی و مشخص هستند و اما هنرها، آداب و رسوم و بعضی بخش‌های آداب معاشرت - به‌ویژه آنهایی که در روابط شخصی متقابل میان افراد دارای آشنایی و مراوده قبلی با یکدیگر جریان دارد - کمتر رسمی و مشخص هستند. این شیوه‌ها و قواعد، لزوماً بین تعدادی از افراد مشترک‌اند؛ یعنی افراد زیادی آنها را بهنجار تلقی می‌کنند؛ همچنین این شیوه‌ها میراثی هستند که هر شخص باید آنها را به دست آورد و از آن خود سازد (روش، ۱۳۷۰، ص ۱۲۴-۱۲۵).

تعریف برگزیده

«فرهنگ» همان گونه که در تعاریف فوق ملاحظه شد، به گونه‌های مختلفی تعریف شده است: راه و رسم زندگی یک قوم، مجموع دستاوردهای مادی و غیر مادی یا خصوص دستاوردهای غیر مادی یک جامعه در طول حیات اجتماعی - تاریخی‌اش، جامع‌ترین نظام معنایی یک جامعه. در سال‌های اخیر، اندیشمندان علوم اجتماعی کوشیده‌اند دایره این مفهوم و گستره شمول آن را به شیوه‌های مختلف محدود سازند و بدین وسیله قوت و اعتبار تبیینی و تفسیری آن را فزونی بخشند. بدیهی است اگر مفهوم فرهنگ شامل هر چیز و همه چیز - اعم از مادی و غیر مادی - باشد، نمی‌تواند معرف چیزی باشد و به دلیل فقدان مرز مفهومی متمایزکننده، امری میان‌تهی خواهد شد.

در مقام محدودسازی قلمرو و فرهنگ نیز همواره این سؤال وجود داشته که اساساً چه عناصر و مؤلفه‌هایی ذاتاً مصداق فرهنگ بوده و باید در تعریف آن ملحوظ شوند. ابهام در پاسخ به این سؤال موجب شده است برخی از تعاریف، به کل عناصر مادی و نمادین و برخی صرفاً به بخش دوم یا حتی مصادیقی از آن عطف توجه کنند.

به زعم نگارنده تأمل در انبوه تعاریف ارائه شده از فرهنگ نشان می‌دهد این تعاریف به رغم تفاوت در صورت‌بندی مفهومی و گستره شمول، در جوهری با یکدیگر اشتراک دارند. با الهام از این وجه مشترک، فرهنگ را می‌توان این گونه تعریف نمود: مجموعه نسبتاً منسجم و پویایی از عناصر معنایی به هم پیوسته که در قالب پدیدارهای مختلفی همچون دانش‌ها، باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، اسطوره‌ها، نگرش‌ها، هنجارها، الگوها، نمادها و رفتارها تبلور یافته و به مثابه این زندگی و طبیعت ثانوی، راه و رسم بودن و شدن مجموعه‌ای از ادیان به هم وابسته را در ساحت‌های مختلف زیستی سامان می‌دهد و به اقتضای ماهیت هویت‌بخش آن، زمینه پیوند آنها با گذشتگان و آیندگان‌شان و تمایز آنها از سایرین را فراهم می‌سازد (برای اطلاع بیشتر از مباحث مفهومی و نظری فرهنگ، ر.ک: آشوری، ۱۳۵۷/پهلوان، ۱۳۸۲، ص ۸-۵۱/تامپسون، ۱۳۷۸، ص ۱۵۱-۲۰۴/پهلوان، ۱۳۸۸، ص ۴۴-۳۵۴).

گفتنی است که فرهنگ به عنوان زیست‌جهان ذهنی و عینی ادیان، لایه‌ها و سطوح مختلفی دارد. عمیق‌ترین لایه یک فرهنگ، معارف هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی عهده‌دار تفسیر جهان و انسان و هدایت‌گر کنش‌های انسانی در موقعیت‌های مختلف است. این مجموعه معانی جغرافیای هستی را ترسیم، جایگاه انسان را در آن تعیین و سعادت و آرمان زندگی و مرگ را تعریف و تبیین می‌کنند (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۴۸). به بیان دیگر اندیشه اصلی در هر فرهنگ این است که هر جامعه انسانی هویتی دارد و این هویت به منزله مادری است که همه ادب و رسوم، هنرها، اخلاق، علوم و مذهب فرزندان آن هستند و این صورت‌های زبرین، گوهری زیرین دارند (سروش، ۱۳۶۶، ص ۱۱۴).

لازم است ذکر شود مجموعه عناصر و مؤلفه‌های شکل‌دهنده یک فرهنگ از نوعی ترکیب اعتباری و تعادل پویا برخوردار بوده و اقیانوس‌وار جامعه و اعضای آن را در بر می‌گیرند. ادیان ناخودآگاه در قلمرو و بیکرانه فرهنگ غوطه‌ورند، در فرهنگ متولد شده، نشو و نما یافته و روزگار

سپری می‌کنند. انسان اجتماعی در زیست‌جهان فرهنگی زندگی می‌کند و در تمام ساحات وجودی و قلمروها و عرصه‌های زیستی ذهنی و عینی، مادی و غیر مادی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی از فرهنگ به مثابه روح دمیده در کالبد فرد و اجتماع مرتزق است. فرهنگ بستر شکوفایی و جهت‌یابی اندیشه‌ها، آرمان‌ها، علایق، احساسات، نگرش‌ها، خواسته‌ها، اراده‌ها، موقعیت‌ها، نقش‌ها، رفتارها، ارتباطات و ترجیحات اعضای جامعه است؛ به بیان دیگر هر اثری که در نتیجه دخالت و وساطت مستقیم و غیر مستقیم انسان اجتماعی به عرصه واقعیت و ظهور درآید، رنگ و صبغه فرهنگی داشته و متضمن نوعی معناست. حتی طبیعت مورد تعامل و تصرف انسان نیز بالتبع ماهیت فرهنگی یافته و در چارچوب نظام معنایی او رمزگشایی و تفسیر شود (ر.ک: بشیریه، ۱۳۷۹، ص ۸/ مالینوفسکی، ۱۳۷۹، ص ۹۶/ پهلوان، ۱۳۸۸، ص ۷۸).

منشأ و خاستگاه فرهنگ

همان‌گونه که در قبل اشاره شد، «فرهنگ» عنوان عامی است که مجموعه پرشماری از عناصر معنایی متنوع را در سپهر خود جای می‌دهد. در بحث منشأ و خاستگاه، انتظار حداقلی این است که به ذکر علل و عوامل عام مؤثر در شکل‌گیری و تطور این کلیت بسنده شود و انتظار حداکثری این است که در این مرحله، فراتر از کلیت به منشأیابی عناصر و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن عطف توجه شود. روشن است که منشأیابی هر یک از مؤلفه‌های فرهنگ، بسته به ویژگی آن، مستلزم انجام یک رشته مطالعات نظری، تجربی و تاریخی و بررسی دیدگاه‌های عرضه شده است؛ کاری که تأمین آن در شکل مطلوب، مجالی واسع می‌طلبد. این نوشتار به دلیل محدودیت‌های خاص، تبیین چرایی فرهنگ به مثابه یک کلیت (هرچند با التفات به جلوه‌ها و مظاهر عینی و انضمامی آن) را وجه همت خویش قرار داده است. ویژگی دینامیکی و ماهیت پویای فرهنگ و عناصر آن موجب شده است علاوه بر منشأ تکون و تحقق آن، از عوامل مؤثر در بقا، استمرار و تطور آن در اشکال مختلف نیز سخن به میان آید. پیچیدگی دیگر در فرایند کشف روابط علّی و معلولی در منظومه فرهنگ این است که عناصر آن پس از شکل‌گیری و قوام، اغلب با علل و عوامل درونی و بیرونی مؤثر در شکل‌گیری و استمرار خود، رابطه دیالکتیکی و متقابل

میان آنها برقرار شده و تأثیر و تأثرات دوسویه‌ای میان آنها رقم می‌خورد؛ برای مثال فطرت و طبیعت انسا، از یک سو به عنوان منشأ فرهنگ از آنها سخن رفته و از سوی دیگر، شکوفایی و جهت‌یابی آنها منوط به برقراری ارتباط با یک فرهنگ انضمامی منوط شده است. طبیعت و اقلیم نیز در نسبت با فرهنگ چنین موقعیتی دارد. بدیهی است این تعامل به‌ویژه در اشکال پیچیده‌ان، کشف روابط علی و معلولی میان این عناصر را با مشکل مواجه می‌سازد. علاوه اینکه برخی اندیشمندان اساساً کشف منشأ و منبع در امور انسانی اجتماعی را امری محال یا دست کم بسیار دشوار تلقی کرده‌اند (ر.ک: کنیک، ۱۳۵۵، ص ۳۰).

۱۱۵

تجربیات

بنیادهای هستی‌شناختی فرهنگ

گفتنی است برخی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به جای بحث مستقل از عوامل مؤثر در شکل‌گیری، استقرار و استمرار فرهنگ از زمینه‌ها و عوامل مؤثر در شکل‌گیری، پایایی و پویایی حیات اجتماعی سخن به میان آورده و فرهنگ و سایر مؤلفه‌های حیات جمعی به عنوان محصولات و مصنوعات مشترک را به عنوان نتایج و پیامدهای قهری این روند، برساخته‌های فرایندهای زیستی تلقی کرده‌اند (ر.ک: Dixon, 1928). تردیدی نیست که فرهنگ به عنوان یک منظومه معنایی، روح دمیده در کالبد زندگی، شیوه و راه و رسم معهود و مالوف یک قوم و... هرچند چه به لحاظ ذهنی از جامعه به عنوان مجموعه‌ای متشکل از افراد دارای مشترکات مختلف متمایز است، در تکون، استقرار و استمرار خود به جامعه وابستگی و تقوم وجودی دارد و به موازات شکل‌گیری زندگی اجتماعی، فرایند تکون و شکوفایی تدریجی خود را طی کرده است. جامعه نیز متقابلاً تنها با فرهنگ و در پرتو ارجاع به فرهنگ است که امکان شکل‌گیری، قوام و استمرار می‌یابد؛ از این رو میان جامعه و فرهنگ نوعی ارتباط دیالکتیکی متناوب و لاینقطع برقرار است. موجود انسانی به دلیل برخورداری از برخی ویژگی‌های انحصاری توانمند هم خالق جامعه و هم مبدع فرهنگ است؛ چه اینکه از هر دو نیز عمیقاً در سطوح فردی و ساختاری تأثیر می‌پذیرد (ر.ک: رابرتسون، ۱۳۷۷، ص ۵۶-۵۷). لازم است ذکر شود مردم‌شناسان تکامل‌گرا بر خلاف تلقی رایج و غالب، آفرینش فرهنگ را به گونه‌های متاخر و تکامل‌یافته انسانی استناد می‌دهند و انسان را در مراحل و ادوار پیشین فاقد سرمایه‌ای به نام فرهنگ دانسته‌اند. بی‌شک نقدهای قاطعی به این سنخ نظریه‌ها متوجه است که در جای خود سزاوار طرح است.

از نظر تاریخ‌نگاران حیات اجتماعی بشر، فرهنگ در فرایند تکامل خود تا کنون و بالتبع مراحل

مختلف حیات اجتماعی بشر (کهن‌سنگی، میانه‌سنگی، نوسنگی، کشاورزی، شهرنشینی، صنعتی، اطلاعاتی و...) ادواری را با شاخص‌ها و جلوه‌نمایی‌های ویژه پشت سر نهاده و در عصر کنونی یعنی عصر صنعتی، ظرفیت‌های محیرالعقولی از آن به ظهور رسیده، روند تکاملی آن با سرعت و شتابی باورنکردنی همچنان ادامه دارد. آفرینش محصولات فرهنگی و تمدنی و تطور آنها در هر یک از این دوره‌ها به عوامل و زیرساخت‌های متعددی اعم از مشترک و اختصاصی مستند شده است (جهت آشنایی با مرحله‌بندی‌های تمدنی بشر و اقتضانات این دوران، ر.ک: لنسکی و لنسکی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۵-۵۰۲/ لوکاس، ۱۳۶۸، ج ۲/ امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۹۳، ص ۱۲۰-۲۶۰).

منشأ و علل درونی فرهنگ

اندیشمندان مسلمان در طرح مواضع انسان‌شناختی فلسفی و دینی - با استناد به قرآن کریم - خود برای انسان علاوه بر طبیعت مادی (ویژگی‌های مشترک انسان با سایر گونه‌های حیوانی)، از حقیقتی به نام «فطرت» یاد کرده‌اند. انسان واجد روح مجرد خداگونه است و به واسطه برخوردار بودن از این حقیقت روحانی است که از سایر موجودات هستی عمیقاً تمایز یافته و به تافته‌ای جدا بافته در دایره خلقت تبدیل شده است. گفتنی است انسان در قرآن کریم با اوصافی همچون خلیفه‌الله، مسجود ملانک، عالم به اسما، حامل بار امانت، ابدی، مکلف و مسئول، برخوردار از صفات و ویژگی‌های منحصر به فرد و بعضاً متعارض، تربیت‌پذیر و... توصیف شده است. تردیدی نیست که انسان به یمن برخوردار بودن از حقیقت روحانی و سرشت خداگون خویش به این موقعیت‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد بار یافته است.

۱. فطریات

فطریات متضمن مجموعه ناشناخته‌ای از استعدادها و قابلیت‌های شناختی، گرایشی و عملی است. در کمیت و کیفیت استعدادهای فطری اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ اما برخی از آنها تقریباً مورد اتفاق روان‌شناسان فلسفی یا حکمای متأمل در علم النفس فلسفی است که مفروض کانونی و اثبات شده آنها تجرد روح انسانی با قابلیت‌ها و ظرفیت‌های ادراکی و تحریکی بسیار

ویژه و انحصاری است. از جمله این توانش‌ها می‌توان به عقلانیت نظری (حوزه معرفت: متضمن حکمت نظری مثل علم به خود و خالق، نیاز معلول به علت، تصدیق معاد و حکمت عملی مثل درک عدل و ظلم، لزوم پایبندی به فضایل و پرهیز از رذایل)، عقلانیت عملی (حوزه گرایش‌ها مثل تولی و تبری، محبت و عداوت، ارادات و کراهت، حب کمال و نفرت از نقص) و به بیان مصداقی به گرایش‌هایی همچون خداجویی، جاودانه‌خواهی، حقیقت‌طلبی، کمال‌گرایی، آرمان‌خواهی، عدالت‌جویی، زیبایی‌خواهی و جمع‌گرایی اشاره کرد. برای انسان همچنین شاخه‌های فرعی‌تری از استعدادهای فطری ذکر شده است؛ از آن جمله: قدرت دانش‌اندوزی، خلاقیت‌ورزی، اعتبارسازی، ابزارسازی، تجربه‌اندوزی، ذخیره‌سازی مکتسبات (اطلاعات و تجربیات) و انتقال آنها به نسل‌های بعدی، میل به تصرف و تسخیر محیط، میل به مدنیت، میل به معنویت و اخلاقی زیستن و... (علاوه بر عقل، قوای ادراکی دیگر نیز همچون حواس ظاهر و باطن، خیال، وهم، الهام و شهود (به واسطه قلب، فؤاد) و قوای تابع آنها مثل حافظه نیز جزء قوای ادراک فطری شمرده می‌شوند.

بدیهی است گرایش‌های فطری انسان تحت تأثیر هدایت تدبیری عقل، در صورت فقدان موانع محیطی به رفتارهای متناسب منتهی می‌شوند.

بر این اساس اولین عامل انسانی محوری در آفرینش، شکوفایی و استمرار جهان معنایی فرهنگ، فطرت یا فطریات است؛ از این رو فرهنگ را می‌توان فطرت بسط‌یافته و متبلور در قالب مجموعه عظیمی از مصنوعات غیر مادی و مادی شمرد که در جهان ذهن و عین انسان اجتماعی تجلی یافته است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۳، ص ۷۸۶-۸۰۲ و ۱۳۸۰، الف، ج ۳، ص ۴۰۴/ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، ص ۴۷۴/ لبخند، ۱۳۹۵، ص ۶۰۴-۶۲۱).

گفتنی است امور فطری در چهار ویژگی غیر اکتسابی (جبلی و سرشتی)، همگانی (مشترک میان همه انسان‌ها در همه اعصار و امصار)، ثبات (تغییرناپذیری، تبدل‌ناپذیری و زوال‌ناپذیری) و خطاناپذیری (در طلب متعلقات و اقتضانات خاص، اگرچه ممکن است فرد یا جامعه در عمل به خطای در تطبیق گرفتار شود و مثلاً گرایش خداجویی را با پرستش معبودهای دروغین ارضای کاذب کند) اشتراک دارند. فطریات همچنین اموری بالقوه‌اند که در پرتو اقدامات اختیاری فرد و موقعیت‌ها و زمینه‌های فرهنگی اجتماعی محیط شکوفا یا احیاناً به انحراف کشیده می‌شود

(ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴).

علامه طباطبایی نیز در بیان نقش زیرساختی فطرت در شکل‌گیری جامعه و فرهنگ می‌نویسد: [انسان] بدین جهت دست به تشکیل اجتماع زده که فطرتش حکم کرده به اینکه تو محتاج هستی که اجتماعی زندگی کنی، وگرنه هستی و بقایت در معرض خطر قرار می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۰۲). آدمی به خاطر احتیاج خود به تشکیل اجتماع و تأسیس مدنیت [دست زده] و به حکم فطرت، به هر چیزی که اجتماع بدان نیازمند است، فطرتش او را در رسیدن به این هدف هدایت کرده است (همان، ص ۴۷۸). بی‌شک فرهنگ با همه عناصر متنوع خود، جزو این ضرورت‌هاست. علامه همچنین در موضوعی به هدایت تکوینی بشر در انتخاب زندگی اجتماعی و برخورداری او از همه قوا و جهازات لازم برای خلق ملزومات زیستی‌اش سخن گفته است (ر.ک: همان، ص ۴۱۳ و ج ۱۴، ص ۱۳۱ و ج ۱، ص ۶۱۹). وی همچنین با استناد به آیاتی نقش الهامات فطری در هدایت انسان به تشخیص فجور و تقوا، خیرات و شرور، بایدها و نبایدهای ارزشی، منافع و مضار (و اقدام به جذب و دفع آنها) و طرح علوم عملی به عنوان یکی از بخش‌های کانونی فرهنگ توجه داده است (ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۷۴ و ج ۵، ص ۵۰۷ و ج ۶، ص ۳۷۳ و ج ۱۲، ص ۵۲۴ و ج ۱، ص ۵۵۸ و ج ۱۰، ص ۴۸۰). علامه همچنین در موضوعی به نقش عقل سلیم و مدرکات عقلانی (فهم‌های متعارف) در هدایت بشر به حق و صواب، اجابت دعوت حق، سیر در افاق و انفس، تفسیر وحی، تشخیص حق و باطل، حسن و قبح، سعادت و شقاوت، کنترل احساسات، هیجانات و تمایلات نفسانی و تأمین بخش قابل توجهی از ملزومات زیستی‌اش در مسیر نیل به کمال و سعادت غایی توجه داده است (ر.ک: همان، ج ۱۰، ص ۷۹ و ج ۶، ص ۲۱۶ و ج ۵، ص ۳۲۴ و ج ۲، ص ۲۸۲ و ج ۶، ص ۲۵۲).

۲. طبیعت یا طبایع (ویژگی‌های من حیوانی انسان)

انسان اگرچه در داشتن غریزه و طبیعت با سایر حیوانات کم و بیش مشترک است، به واسطه برخورداری از سرشت ویژه یا همان فطرت الهی، در این بخش نیز با سایر گونه‌های حیوانی تمایزات جدی دارد؛ از این رو طبایع و استعدادهای طبیعی بشر نیز مستقیم و غیر مستقیم در خلق

مؤلفه‌های فرهنگ دخیل و مؤثر بوده و هستند. منظور از طبایع ادمی مجموعه قوا و استعدادهای روانی - جسمانی عام و مشترک میان انسان‌ها (و حیوانات) و دارای ثبات و پایداری نسبی است. این قوا هرچند ذاتا مستقل از تأثیرات محیط مادی و اجتماعی‌اند، در فعل و عمل عمیقاً تابع و متأثر از آنها هستند. این قوا و استعدادها در یک دسته‌بندی کلی به دو دسته ادراکی - که انسان را در شناسایی محیط و نحوه ارتباط با آن یاری می‌کنند - و انفعالی - که تعادل درونی را حفظ و ظرفیت‌های وجودی را برای اعمال انطباقی تنظیم می‌کنند، مثل انگیزه‌ها، نیازها، هیجان‌ها، عواطف و عناصر مربوط به آنها - تقسیم می‌شوند.

انگیزه‌ها (غرائز) نیز به دو دسته اصلی و فرعی یا جبلی و اکتسابی تقسیم می‌شوند. انگیزه‌های اصلی و ثابت که غالباً دارای پایه (بیولوژیک و فیزیولوژیک) هستند، میان انسان و حیوان مشترک‌اند. اهم این انگیزه‌ها عبارت‌اند از: انگیزه گرسنگی (غذاجویی)، تشنگی (اب‌جویی)، دفع ضرر، جفت‌جویی، پناهگاه و مسکن، حرکت و خواب. انگیزه‌های فرعی یا اکتسابی انسان که تعدد و تنوع بسیار دارند و غالباً از محیط فرهنگی - اجتماعی او متأثرند. از جمله آنها می‌توان به انگیزه رقابت، برتری‌جویی، قدرت‌طلبی، ثروت‌اندوزی، بسط داشته‌ها، همبستگی با دیگران، میل به دیده‌شدن و جلب توجه، قوم‌گرایی، خدمت‌همنوعان و غیره اشاره کرد.

انسان همچنین از امیال، کشش‌ها و گرایش‌های سرشتی مختلفی برخوردار است که منشأ رفتارهای متفاوت می‌شوند. این امیال در یک دسته‌بندی کلی به دو بخش امیال مشترک (میان انسان و حیوان نظیر حب ذات و صیانت از نفس با فروعاتی نظیر میل به خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت، تفریح، ارضای جنسی، دفاع و...) و امیال اختصاصی مثل میل به عزت، تعالی، علم، نظم و... تقسیم می‌شوند.

از دید انسان‌شناسان فلسفی، گرایش حقیقی انسان، «میل به کمال» است و سایر گرایش‌ها، جلوه‌هایی از این میل، بسته به تشخیص مصداق کمال و قلمرو معرفت و بصیرت انسان، شمرده شده‌اند (ر.ک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، ص ۴۳۴-۴۴۵ / مطهری، ۱۳۸۰، الف، ج ۳، ص ۴۹۱-۵۰۱ / دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۳، ص ۲۵۵-۲۷۶)؛ همچنین برای انسان مجموعه‌ای از هیجانان تحت عنوان هیجانان اصلی و فرعی ذکر شده است؛ هیجانان اصلی (نظیر ترس، خشم، مهر) و فرعی (نظیر حسادت، رقابت، همدلی). بدیهی است هیجان‌های فرعی

و اکتسابی نیز همچون انگیزه‌های فرعی و اکتسابی بالتبع محیط فرهنگی - اجتماعی، قابلیت تکثیر و تنوع مصداقی دارند و تا کنون شمار دقیقی از آنها به دست داده نشده است.

کلاین برگ، روان‌شناس اجتماعی در تبیین فرهنگ با ارجاع به بنیادهای سرشتی می‌نویسد: برای تبیین پدیده‌های فرهنگی عام به امور ذیل تکیه می‌شود: (۱) وحدت روانی ادمی؛ (۲) یکسان بودن احتیاجات حیاتی؛ (۳) یکسانی صفات عمده محیط مادی بشر. برخی علاوه بر آنچه گفته شد، به امور ثابت و دائمی همچون امور ثابت مربوط به طبیعت بشر که در رشد تمام نظام‌های اجتماعی مؤثرند، اشاره کرده‌اند (کلاین برگ، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۹۵/ برای اطلاع بیشتر از ابعاد وجودی و استعدادها و ظرفیت‌های سرشتی و طبیعی انسان از دیدگاه‌های مختلف علمی و فلسفی و نسبت آن با فرهنگ و جامعه، ر.ک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، ص ۳۶۹-۵۲۳/ کلاین برگ، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۸۷-۲۵۹ و ج ۲، ص ۳۷۷-۴۲۵/ فرانسوا دورتیه، ۱۳۸۹، صص ۱۷۹-۲۲۵ و ۴۷۳-۵۲۷).

۳. توانش‌های انسانی

برخی زمینه‌ها و ظرفیت‌های فطری انسانی که مستقیماً خود را در کنش‌های متناسب متبلور می‌سازند، به توانش‌های فطری تعبیر می‌شوند. عمده‌ترین توانش انسانی مؤثر در خلق فرهنگ عبارت‌اند از: توان نمادسازی و اعتبارسازی، مصنوعات هنری، ابزارسازی (قدرت خلق تکنولوژی)، تجربه‌اندوژی، حفظ و نگهداری تجارب به عنوان پایه‌ای برای تجارب بعدی، انتقال تجربیات و مکتسبات خود از طریق تفهیم و آموزش، استعداد یادگیری و کسب تجارب و مکتسبات دیگران از راه زبان و خط و سایر طرق اکتساب، قدرت خلاقیت، آفرینندگی و ابداع، میل ذاتی و علاقه فطری به نوآوری، میل غیر متناهی به کمال‌جویی و پیشرفت. برخی عوامل نیز همچون داشتن نیازهای متعدد و متنوع و داشتن انگیزه برای تلاش و تکاپو در جهت ارضا و تأمین آنها نیز به عنوان عوامل مؤثر در جامعه‌سازی، فرهنگ‌آفرینی و توسعه و پیشرفت بی‌وقفه انسان ذکر شده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۹۵ و ۱۳۸۰، ج ۱۳، صص ۷۸۸ و ۷۹۴).

۴. توان اعتبارسازی (مصنوعات عقل عملی)

اعتبارسازی هرچند به اعتبار یک توانش فوق‌العاده انسانی در محور توانش‌های فطری مورد اشاره قرارگرفت، نظر به تأکید علامه طباطبایی بر نقش محوری آن در فرهنگ، طرح بحثی مستقل درباره آن، بی‌مناسبت نخواهد بود. در اندیشه علامه طباطبایی هسته کانونی فرهنگ به اندیشه‌های حقیقی و عناصر پیرامونی آن به اندیشه‌های اعتباری بشر مستند است. اندیشه‌های اعتباری، محصولات و مصنوعات عقل عملی با عطف توجه به نیازها، ضرورت‌ها و اقتضائات حیات جمعی و زندگی اجتماعی اند. اعتبارات عقل عملی در بستر حیات انسانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی و به اقتضای ضرورت‌های زیستی زمینه طرح می‌یابند. امور اعتباری اگرچه با وساطت آگاهی، اراده و عزم انسانی وجود و هویت می‌یابند، پس از پذیرش جمعی و عمل بر وفق آنها آثار و نتایج عینی و تکوینی به دنبال دارند. اعتبارات عقل عملی از دید علامه، به دو بخش اعتبارات قبل از اجتماع و اعتبارات بعد از اجتماع تقسیم می‌شوند. اعتبارات بعد از اجتماع مربوط به زندگی اجتماعی بشر بوده و موضوع علوم اجتماعی هستند.

اعتبارات عملی لازمه فعالیت قوای فعاله انسان (با هر موجود زنده) هستند. این اعتبارات مولود یا طفیلی احساساتی هستند که مناسب قوای فعاله می‌باشند و از جهت ثبات و تغییر و بقا و زوال تابع آن احساسات درونی اند. احساسات نیز دو گونه‌اند: احساسات عمومی که لازمه نوعیت نوع و تابع ساختمان طبیعی اوست؛ چون اراده و کراهت و حب و بغض (به نحو مطلق) و احساسات خصوصی که قابل تبدیل و تغییرند؛ از این رو اعتبارات عملی نیز بر دو قسم‌اند: ۱- اعتبارات عمومی ثابت غیر متغیر مانند اعتبار اجتماع؛ ۲- اعتبارات خصوصی قابل تغییر مانند زشت و زیبایی‌های خصوصی و اشکال گوناگون اجتماعات. انسان می‌تواند هر سبک اجتماعی را که روزی خوب و روز دیگر بد بشمارد؛ اما نمی‌تواند از اصل اجتماع صرف نظر و یا اصل خوبی و بدی را فراموش کند. انسان در اعتبارات عملی خود محکوم طبیعت و تابع هدایت فطرت و غریزه خود می‌باشد. طبیعت و فطرت برای نیل به هدف خود، انسان را به سوی واقعیت خارج سوق داده و قوای فعاله و مدرکه را با واقعیت خارج ارتباط می‌دهد و ادراکی که در خارج به طور اطلاق می‌تواند در ظرف وی بگنجد، همان علم است و بس (مطهری، ۱۳۸۰، ب، ج ۶، صص ۴۱۳، ۴۲۸ و ۴۴۰).

شهید مطهری نیز در پانوشته‌های خود توضیح می‌دهد: ادراکات اعتباری فرض‌هایی است که ذهن به منظور رفع احتیاجات حیاتی، آنها را ساخته و جنبه وضعی، قراردادی، فرضی، اعتباری دارد و با واقع و نفس‌الامر سروکاری ندارد. ادراکات اعتباری تابع احتیاجات حیاتی و عوامل مخصوص محیط است و با تغییر آنها تغییر می‌کند. ادراکات اعتباری مولود «اصل کوشش برای حیات» و تابع «اصل انطباق با احتیاجات» است و مانند بسیاری دیگر از شئون جسمانی و نفسانی یک سیر تکاملی و «نشو و ارتقا» را طی می‌کند. اندیشه‌های اعتباری ناشی از نفسانیات حیوانی یعنی تمایلات و احساسات به منزله ابزاری هستند که طبیعت آنها را برای رسیدن به هدف و مقصد خویش ساخته است (طباطبایی، ۱۳۸۰، ب، ج، ۶، صص ۳۷۱-۳۷۲، ۳۷۷ و ۴۱۱).

از جمله ویژگی اندیشه‌های اعتباری، تغییرپذیری مصادیق آنها به رغم ثبات اصول آنهاست. علامه عوامل و عرصه‌هایی را در وقوع این تغییر مهم دانسته‌اند که برای نمونه به مورد اشاره می‌کنیم: الف) منطقه‌های جغرافیایی و اقلیم‌های آب و هوایی گوناگون که تأثیرات مختلف و عمیقی در طبایع افراد انسان داشته، از این راه در کیفیت و کمیت احتیاجات تأثیر بسزایی بر جای می‌گذارند و همچنین در احساسات درونی و افکار و اخلاق اجتماعی و به تبع آنها، ادراکات اعتباری آنها نیز از هم متمایز خواهد بود. اختلافات فاحشی که در افکار اجتماعی و ادب و رسوم ساکنان منطقه‌های مختلف زمین مشهود است، بخش مهمی از آنها از همین جا سرچشمه می‌گیرد؛ همچنین محیط عمل در اختلاف افکار و ادراکات اعتباری دخیل می‌باشد.

ب) کثرت ورود یک فکر به مغز انسان به گونه‌ای که نتواند آن را از نظر دور داشته، به غیر آن توجه کند و البته در این صورت خواهی نخواهی یک فکر، منطقی و صحیح و خوب به نظر خواهد آمد و خلاف وی به خلاف وی. در این صورت توارث افکار، تلقین، اعتیاد، تربیت در تثبیت و تغییر افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری نقش مهمی را بازی خواهد کرد.

ج) تکامل معلومات: ما با قریحه تکامل، پیوسته بر معلومات خود می‌افزاییم و خلاصه بر اثر اینکه نخستین روزهای پاگشایی به جهان ماده، معلومات زیادی از نیاکان خود به طور توارث دریافت داشته و پایه پیشرفت‌های آینده خود قرار می‌دهیم، دایره علوم روز به روز در توسعه است و هرچه توسعه یابد، از مزایای طبیعت به واسطه تطبیق عمل، استفاده‌های بیشتر و کامل‌تری نموده و طبیعت سرکش را بهتر رام خود می‌کنیم... انسان چه بسیار بایستی‌ها را ترک گفته و خوب‌ها را

بد شمرده تا به حد امروز رسیده است. انسان هیچ گاه از فکر خوب و بد دست بردار نیست؛ ولی پیوسته با پیشرفت زندگی، بد را خوب و خوب را بد می‌شمارد؛ زیرا هیچ گاه زندگی دیروزی را با احتیاجات امروزی وفق نمی‌دهد. نیز روشن است تغییرات سه‌گانه نام‌برده گاهی به واسطه امتزاج‌های مختلفه و امیزش‌های گوناگونی که میانشان پیدا شود، یک سلسله نتایج ترکیبی نیز می‌دهد و این گونه تغییر در میان اداب و رسوم اجتماعی نمونه‌های زیادی دارد و شاید کمتر موردی بتوان پیدا کرد که عوامل مختلفه تغییر در وی تأثیری نکرده باشد و از منبع‌های گوناگون سرچشمه نگرفته باشد (مطهری، ۱۳۸۰، ب، ج ۶، ص ۴۴۲-۴۴۴، با تصرف اندک).

گفتنی است ادراکات اعتباری به عنوان رکن فرهنگ، نقش زمینه‌ای دیگری برای دخالت دین در فرهنگ و مؤلفه‌های فرهنگی فراهم ساخته است. تردیدی نیست که دین [ادیان الهی] نقش بسیار مهم و از جهاتی بی‌بدیل را در سامان‌دهی به منظومه اعتبارات بشر به‌ویژه اعتبارات عملی و هدایت آنها در پرتو قواعد و اصول ثابت شریعت، اجتهادات عصری و متناسب با اقتضانات زمان و مکان فقیهان در چارچوب شریعت، تأیید و حمایت قاطع از ارزش‌های اخلاقی و نیز تأیید و امضای رویه‌ها و سیره‌های عقلایی ایفا کرده و می‌کند.

۵. زمینه‌ها و اقتضانات محیطی

در نقش و تأثیر محیط فرهنگی - اجتماعی و نیز محیط طبیعی بر شخصیت انسان، شکوفایی استعدادها، طرح نیازها، ارضای نیازها، سبک زندگی، نظام ارتباطی، خلق و خوی جمعی و... فراوان سخن رفته است. در خصوص نقش زمینه‌ای جامعه برای خلق، تثبیت، انتقال و تغییر مؤلفه‌ها و محصولات فرهنگی به عواملی توجه شده که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود: طرح ضرورت‌های جدید تحت عنوان ضرورت‌های کارکردی جامعه (ضرورت‌هایی که جامعه بشری بدون تأمین آن امکان شکل‌گیری و استمرار نخواهد داشت) مثل طرح نظامی از باورها، ارزش‌ها، قواعد، الگوها و نمادهای مشترک و دارای هویت بین‌الذنهانی به عنوان مبنای هر نوع تعامل اجتماعی؛ شکل‌گیری نهادها و سازمان‌های درگیر تولید و تبادل محصولات فرهنگی و عناصر معنایی - مثل آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، رسانه‌های جمعی، سازمان‌های ترویجی و تبلیغی،

سازمان‌های هنری، ورزشی، فراغتی و...؛ ظهور گروه‌های مؤثر در خلق و ارائه مصنوعات فرهنگی - مثل فیلسوفان، دانشمندان، الهی‌دانان، ادبا، هنرمندان، ارباب رسانه، چهره‌های الگویی، حاکمان و پادشاهان و...؛ امکان‌یابی و ضرورت برقراری ارتباطات گسترده در سطوح مختلف (ارتباط با خود، ارتباط با خدا، ارتباط با دیگران، ارتباط با طبیعت، ارتباط با تکنولوژی و...)؛ تعامل گسترده و اجتناب‌ناپذیر نهادهای فرهنگی و اجتماعی با یکدیگر و آثار فرهنگی آن (نهاد سیاست، دین و آموزش و پرورش در این خصوص نقش محوری دارند)، زمینه‌یابی ارتباطات میان‌فرهنگی بین جوامع مختلف و تأثیرات و تبادلات فرهنگی آنها با یکدیگر، ورود ناخواسته و برنامه‌ریزی نشده امواج فرهنگی کشورها به حوزه استحفاظی یکدیگر (تحت عنوان تهاجم یا اشاعه فرهنگی) و... .

از این سطح کلی که بگذریم، روان‌شناسان اجتماعی اغلب برانند تقریباً همه استعداد‌های اساسی فرد از ادراک حسی و انفعالات نخستین گرفته تا هوش و عواطف عالی و شخصیت انسان تا حد بسیار زیادی متأثر از محیط اجتماعی و فرهنگی هستند که فرد در آن پا به عرصه وجود نهاده و نشو و نما می‌یابد.

علامه طباطبایی در مواضعی به نقش شرایط و اقتضائات محیط اجتماعی در تنوع‌یابی الگوهای زیستی و نسبییت فرهنگی در میان جوامع مختلف یا مقاطع مختلف زمانی یک جامعه و نقش اهداف، مقاصد و ضرورت‌های اجتماعی در شکل‌گیری الگوهای رفتاری (اداب و رسوم اجتماعی) و فضایل و ردایب اجتماعی توجه داده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۵۵۸ و ج ۶، ص ۳۶۷ و ج ۶، ص ۵۲۴). وی همچنین به نقش زمینه‌ها و الگوهای تربیتی و نوع عادت‌واره‌های جمعی در شکل‌گیری خلق و خوی‌ها و ذائقه‌های فرهنگی (همان، ج ۴، ص ۲۹۳)، نقش میراث فرهنگی و نیز نقش محیط و سیاست‌های تشویقی و تنبیهی آن در حصول عادت‌واره‌های جمعی و در ترجیح برخی الگوها و رویه‌ها (همان، ج ۶، ص ۱۱)، نقش الگوها و اسوه‌های تربیتی در الگوگیری، تقلید و تبعیت سایر اعضای جامعه و عمل طبق معیارهای آنها (همان، صص ۱۱۷ و ۲۳۳)، نقش ضرورت‌های زندگی و مصالح جمعی در شکل‌گیری قوانین و سنن مورد نیاز، تشکیل حکومت، برقراری نظم و... (همان، ج ۱۰، ص ۵۵۰)، نقش جامعه و محیط اجتماعی در تن دادن اضطراری انسان به مدنیت و پذیرش ملزومات آن و در نتیجه تعدیل میل غریزی خود به استخدام‌گری و بهره‌کشی از دیگران و... توجه داده است (همان، ج ۲، ص ۱۷۶/ر.ک: مالدینوفسکی، ۱۳۷۹، ص ۹۷).

این بخش را با دیدگاه یکی از اندیشمندان در توضیح نحوه مشارکت قوای نفسانی انسان در خلق صور فرهنگی و نقش ارتباطات متقابل انسانی در تبدیل این صور ذهنی و شخصی به صور علمی مشترک و جمعی و واقعیت‌های بین‌الذهانی در پرتو سلوک جمعی و در نهایت خلق پدیده فرهنگ به پایان می‌بریم: برای صور و حقایق علمی [فرهنگی] سه مرتبه می‌توان در نظر گرفت: مرتبه نخست مرتبه ذات و حقیقت این صور است که از آن با عنوان نفس الامر (امر یا شیء در نفس و ذات خود) آنها یاد می‌شود. صور حقایق علمی صرف نظر از آگاهی انسان‌ها، روابط، مناسبات و احکامی دارند که مربوط به زمان و مکان خاصی نیست. در مرتبه دوم افراد انسانی با دیالکتیک، گفت‌وگو، تفکر، تمرین و بالاخره با حرکت و سلوک جوهری خود به آن معانی راه می‌برند و بر اساس اتحاد عالم و معلوم با آنها متحد می‌شوند. صور علمی پس از اتحاد با افراد، بدون آنکه موطن و جایگاه نخست خود و احکام آن را از دست بدهند، در مرتبه و جایگاه دوم یعنی در عرصه ذهن و اندیشه و به دنبال آن به دلیل وحدتی که فرد با عمل و اراده خود دارد، در عرصه عمل و رفتار انسان قرار می‌گیرند. در مرتبه سوم معانی و صور علمی به وساطت افراد انسانی به عرصه زندگی مشترک ادمیان وارد شده و هویت بین‌الذهانی و عمومی پیدا می‌کنند. معانی در این مقام از زاویه ذهن و گوشه رفتار فرد خارج شده و به متن زندگی و رفتار اجتماعی وارد می‌شوند و باورها، عادت‌ها، نهادها و کنش‌های اجتماعی را تسخیر می‌کنند. این مرتبه، مرتبه فرهنگ است. فرهنگ در حقیقت صورت تنزل‌یافته معنا به عرصه فهم عمومی و رفتارهای مشترک و کنش‌های اجتماعی است (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵-۱۲۶).

۶. محیط طبیعی و جغرافیایی

تأثیر اعدادی محیط طبیعی و اقلیم در منش‌ها و خلق و خوی‌ها، الگوهای تغذیه، پوشش، ترشح هورمون‌های جنسی، فراغت و تفریح، الگوی ساخت مسکن، شهرسازی، نظام شغلی و معیشتی، نظام مالکیت، فقر و غنای عمومی، سیاست‌های آمایش سرزمین، الگوهای زیستی (یکجانشینی یا کوچ‌روی)، سبک زندگی و... روشن‌تر از آن است که نیاز به بحث و گفت‌وگو داشته باشد (ر.ک: منتسکیو، ۱۳۶۲، ص ۳۹۰-۴۸۴ / ابن خلدون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۶۷ / برن و کوف، ۱۳۸۰،

۷. دین و منشأ وحیانی فرهنگ

نسبت میان دین و فرهنگ بسته به تعاریف خاصی که از هر یک ارائه می‌شود، به صورت‌های مختلفی تقریر شده است. دیدگاه‌های سکولار که عمدتاً دین را به مثابه نهادی اجتماعی عهده‌دار تأمین بخشی از نیازهای معنوی انسان ارزیابی می‌کنند، دین را در ذیل فرهنگ و یکی از مؤلفه‌های کهن و دیرپای آن می‌دانند. در این تحلیل، فرهنگ اصل و دین تابع و به لحاظ زمانی نیز مقدم بر دین است. دیدگاه‌های قایل به منشأ وحیانی دین به رغم تمایز جوهری با دیدگاه‌های سکولار، در تحلیل نسبت میان دین و فرهنگ اختلاف نظر دارند.

در این تلقی، دین هر چند منشأ الهی و وحیانی دارد، دارای اعتبار فراملی و فراقومی است و به زمان، نژاد و جغرافیای خاصی تعلق ندارد؛ به عرصه زندگی اجتماعی و دنیوی انسان‌ها محدود نمی‌شود؛ متضمن باورها و ارزش‌های مطلق و ثابت و نیز قواعد و احکام متغیر است؛ نسبت به آینده انسان‌ها و بایستگی‌ها و نبایستگی‌هایی که به سعادت انسان‌ها مرتبط می‌شود، مواضع و توصیه‌های انحصاری دارد؛ گوهر و ذات آن به مثابه صراط مستقیمی به سوی سعادت و فلاح برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها همواره واحد و ثابت است و...؛ در عین حال برای فرهنگ نقش هدایتی دارد؛ برای نمونه اسلام به عنوان یک دین الهی، نقش هدایتی منحصر به فردی برای فرهنگ جامعه‌ای که در آن استقرار یافته، دارد. این دین الهی به شهادت تجربه‌های زیسته، در راستای نقش هدایتی‌اش نظام اعتقادی، ارزش‌های اخلاقی و قواعد رفتاری خود را در عین حفظ جایگاه قدسی، تدریجاً به درون و در بافت فرهنگ هدف وارد می‌سازد؛ برخی عناصر عرفی فرهنگ را تأیید و امضا می‌کند؛ برخی را اصلاح و ویرایش می‌کند؛ برخی را ارتقا و کمال می‌بخشد؛ برخی را ابطال و امحا می‌کند؛ زمینه‌ها و ظرفیت‌ها را برای خلق برخی عناصر جهت داده و شکوفا می‌سازد؛ برای درونی‌سازی و تعمیق برخی بسترسازی می‌کند؛ انگیزه‌ها را جهت التزام عملی به رعایت عناصر رکنی تقویت می‌کند؛ ضمانت اجرای لازم برای تقویت نصاب پایبندی به مؤلفه‌های محوری را فراهم می‌سازد؛ حساسیت‌های فرهنگی جامعه را تشدید و اهرم‌هایی مثل امر به معروف و نهی از

منکر را در جهت حفظ ارزش‌ها و اصول فرهنگی بسیج می‌کند؛ همگان را به مشارکت در خلق عناصر فرهنگی تشویق و به حراست و مراقبت از عناصر محوری ترغیب می‌کند و در نهایت زمینه استمرار و انتقال آنها از نسلی به نسلی را فراهم می‌آورد. بر این اساس خداوند هم مستقیم به واسطه دین و هم غیر مستقیم به واسطه ویژگی‌های انحصاری انسان در کار خلق فرهنگ مشارکت دارد. مستند این دیدگاه تلقی حداکثری از دین - که مورد پذیرش اکثر علما و دین‌پژوهان مسلمان است - و نقش کانونی و انحصاری آن در تأسیس و سامان‌دهی به حیات طیبه این جهانی به عنوان مقدمه‌گریزناپذیر برای وصول به سعادت جاودانه اخروی است. بی‌شک این مهم تنها با تعلیم آموزه‌ها، تربیت و تزکیه نفوس و در یک کلام سامان‌دهی به جهان انفسی ادمیان (در مقیاس فردی) و در گام بعد نهادسازی در ساحت‌های مختلف زیستی مثل حیات خانوادگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، اخلاقی، تعلیمی و تربیتی، نظامی و امنیتی، مناسباتی و ارتباطاتی، بهداشتی، تفریحی و سرگرمی و... و در یک کلام، سامان‌دهی به جهان افاقی ادمیان (در مقیاس اجتماعی) محقق و میسر خواهد شد. این آثار تنها در پرتو حضور تمام عیار دین در جامعه و جلوه‌نمایی آن در کسوت یک فرهنگ قدسی و جامع و اقدامات اساسی برای نهادینه‌سازی درون‌مایه‌های آن در عرصه‌های مختلف حیات فردی و جمعی ممکن خواهد بود (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰، ب، ج ۲۵، ص ۳۶۱/ جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۹۲-۹۳/ مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۲/ شجاعی زند، ۱۳۸۱، صص ۴۵۲ و ۴۶۵/ ذوعلم، ۱۳۹۷).

در ادامه به برخی دیدگاه‌های ناظر به نحوه ارتباط دین و فرهنگ اشاره می‌شود:

علامه طباطبایی نیز در بیان جایگاه محوری دین در فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی می‌نویسد: حقیقت مطلب و آنچه در آن شکی نیست، این است که تمدن و اصلاح حال دنیا و همچنین عبادت و اصلاح حال آخرت را وحی الهی به انبیای گذشته و امت‌های آنان آموخته و آنان را به انواع عبادات و وضع قوانین کلی‌ای که عقل سلیم نیز آن را درک می‌کند - مانند دستورها راجع به همزیستی صالح و اجتناب از ظلم و اسراف و اعانت ظالم و از این قبیل خیرات و شرور - هدایت کرده است و ریشه تمامی تجهیزات و وسایل تمدن امروز همین وحی‌ای است که به انبیای گذشته می‌شده است. انبیا بودند که مردم را به اجتماع و تشکیل جامعه دعوت نموده و آنان را به خیر و صلاح و اجتناب از شر و فحشا و فساد واداشته‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۲۹۸). می‌توان گفت آنچه سنت پسندیده -

چه اعتقادی و چه عملی - که در جوامع بشری یافت می‌شود، همه از آثار نبوت انبیا ﷺ است (همان، صص ۳۰۶ و ۳۸۵). تمامی احکام و قوانین صالح که در میان مردم جاری بوده و هست، همه به وسیله انبیا ﷺ در بین آنان جریان یافته است. اری عواطف و افکار بشر ممکن است او را به غذا، مسکن، نکاح، لباس صالح برای زندگی و خلاصه به جلب منافع و دفع مضار و مکاره هدایت کند؛ اما معارف الهی و اخلاق فاضله و شریعی که عمل به آن حافظ آن معارف و آن اخلاقیات است، اموری نیست که بتوان آن را از رشحات افکار بشر دانست، هرچند بشر نابغه و دارای افکار عالی اجتماعی هم باشد (همان، ص ۳۷۶).

شهید مطهری نیز نقش دین در تأمین دو منبع کانونی فرهنگ یعنی جهان‌بینی (مجموعه‌ای از بینش‌ها و تفسیر و تحلیل‌های نظری و بنیادین در خصوص هستی، انسان و جامعه یعنی حکمت نظری) و ایدئولوژی، مکتب یا به تعبیر دین، شریعت (مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها و دستورالعمل‌های مبتنی بر جهان‌بینی یعنی حکمت عملی) را منحصر به فرد و بی‌بدیل می‌داند. نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی یعنی نیاز به یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم [متضمن] هدف اصلی، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی که در آن خطوط اصلی و روش‌ها، بایدها و نبایدها، خوب‌ها و بدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها برای همه افراد بوده باشد، تنها از دین می‌توان انتظار داشت. در واقع اگر دیدی راستین درباره هستی و خلقت داشته باشیم، باید اعتراف کنیم که دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را، این بزرگترین نیازها [نیاز به مکتب و ایدئولوژی] را مهمل نگذاشته و از افقی مافوق عقل انسان یعنی افق وحی، خطوط اصلی این شاهراه را مشخص کرده است و کار عقل و علم، حرکت در درون این خطوط اصلی است (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۵-۵۶ / ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۲-۲۴۴). شهید مطهری همچنین به نقش مذهب در تحکیم پشتوانه ارزش‌های اخلاقی، استوارساختن پیمان‌ها و میثاق‌ها، آزادی انسان‌ها از اسارت‌های اجتماعی (استبداد، ظلم، تبعیض و...)، کمک به خودشناسی و خودسازی، پرورش استعدادها متنوع انسانی - اعم از جسمی و روحی، مادی و معنوی، فکری و عاطفی، فردی و اجتماعی - توجه داده است (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۱۷۳، ۲۴۲ و ۲۸۴).

استاد رشاد نیز در نقش علی دین می‌نویسد: «دین از جمله بن‌فرهنگ‌ها شمرده می‌شود؛ یعنی

بخش عمده فرهنگ از دین اخذ می‌شود؛ حتی فرهنگ‌های سکولار نیز خواه‌ناخواه تحت تأثیر یک دین هستند. دین دست کم به لحاظ کمی با فرهنگ برابر و از نظر کیفی برتر از فرهنگ است. دین بما هو دین، هرچند جزو فرهنگ نیست؛ اما به شرط آنکه به ذهنیت و بینش یک جامعه تبدیل شود و عمل یک جامعه را مدیریت کند، در دایره فرهنگ آن جامعه جای می‌گیرد. دین انضمامی در عین اینکه ممکن است اسلامی باشد، جزو فرهنگ نیز به شمار می‌آید؛ چون در بازه زمانی، بستر زمینی و متن اجتماعی معینی تکون و بروز یافته است (ر.ک: جلسات درس استاد تحت عنوان فلسفه فرهنگ، جلسه ۲۰، ۲۵، ۳۷-۳۹ ذخیره شده در وب سایت معظم له در: <http://rashad.ir>).

۸. فرهنگ و سایر عوامل تأثیرگذار

برخی اندیشمندان نیز بر عوامل دیگری به عنوان منشأ اصلی یا تمهیدی و تکمیلی برای همه یا برخی مؤلفه‌های فرهنگ تأکید کرده‌اند؛ برای مثال عوامل بیولوژیکی (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۴۱)، نیازهای اساسی (سعیدی مدنی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۳-۲۹۸)، تصورات خلاق انسانی (بندیکت، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱)، میل به خودشکوفایی و رهایی از درخودبودن، پاسخ‌گویی به نیازها، هدایت سائق‌های وجودی ... (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵، ص ۷۹-۸۰) و انرژی‌های ذخیره‌شده، جاذبه‌ها و دافعه‌های وجودی و میل به بقا (دیرکس، ۱۳۸۰، ص ۸۰). برخی نیز به ظهور قهرمانان و نوابغ، ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌های اجتماعی، رهبران قدرتمند سیاسی و ... به عنوان سلسله‌جنبانان تحولات فرهنگی و تغییرات اجتماعی توجه داده‌اند (ر.ک: روشه، ۱۳۸۱/مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۰۶). سوروکین نیز عوامل زیر را در خلاقیت فرهنگی مؤثر دانسته است: نبوغ فراحسی و فراعقلی، نیاز اجتماعی، پیوند جریان‌های فرهنگی، شانس (مجموعه شرایط اتفاقی مؤثر در برانگیختن اندیشه‌ها)، خلاقیت و حقیقت‌شهودی، کشش‌های فطری، تهذیب و تعالی روحی، ارزش‌های معنوی مطلق، فلسفه و دورنمای جهانی عمدتاً مذهبی یا شهودی (سوروکین، ۱۳۷۷، صص ۲۷۰-۲۷۱ و ۳۳۳).

برخی نیز به عوامل دیگر در این خصوص توجه داده‌اند: تلاش و تکاپو برای فراروی از وضع طبیعی با تکیه بر توانایی‌های ذاتی به‌ویژه عقل و اندیشه، تلاش برای رفع تعارضات درونی و بیرونی یا میان اقتضائات ساختار درونی و جهان بیرونی، تلاش ادمی برای زیستن مطلوب (در تکمیل این

بخش، ر.ک: مصلح، ۱۳۹۳، صص ۴۴، ۵۶، ۵۹-۶۰، ۶۲، ۷۰-۷۷، ۸۷-۹۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱-۱۵۳، ۲۰۶، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۳۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۹۰، ۳۰۹-۳۱۱ و ۳۵۵/جعفری، ۱۳۷۳، صص ۲۱ و ۱۳۱-۱۳۲/دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۳، ج ۱، صص ۲۴۹-۳۰۶ و ۱۳۷۴، صص ۴۳۴-۴۴۵/مطهری، ۱۳۸۲، ج ۳، صص ۴۹-۵۰۱).

همان گونه که در مباحث قبل بیان شد، فرهنگ در مقام تحقق و حدوث به مجموعه‌ای از عوامل و در مقام بقا و استمرار به عوامل دیگری مستند و متکی است. نوشتار حاضر و مباحث طرح شده، متکفل پاسخ به بخش اول است. بخش دوم نیز عمدتاً تحت عناوین جامعه‌پذیری، فرهنگ‌پذیری، ضرورت‌های کارکردی، اشاعه، نظارت و کنترل اجتماعی، ثبت و ضبط عناصر فرهنگی، صیانت فرهنگی و مفاهیم مشابه در منابع مربوط طرح شده است. در پاسخ به این پرسش که به رغم سرشت واحد و مشترک انسان‌ها، چه عامل یا عواملی در ایجاد تنوع و گوناگونی فرهنگ‌های موجود در جوامع بشری مؤثر بوده‌اند، نیز پاسخ‌های مختلفی داده شده است. غالب نظریه‌پردازان این تنوع را به تفاوت جوامع در اقتضائات محیطی (اعم از فرهنگی - اجتماعی و طبیعی و جغرافیایی)، جهان‌بینی‌ها و فلسفه‌های زیستی، موقعیت‌ها و وضعیت‌ها، فرصت‌ها و شانس‌های تاریخی، نحوه بهره‌گیری و مدیریت ظرفیت‌ها و امکانات، نظام‌سازی، مناسبات ساختاری، ویژگی‌ها و تیپ‌های روانی غالب اعضا، تحرک و پویایی و نحوه تلاش در جهت تأمین نیازها، رهبران فکری، مدیریت سیاسی، عقلانیت جمعی و... استناد داده‌اند.

نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح شده روشن گردید فرایند شکل‌گیری، بالندگی، گسترش، نفوذ و استمرار فرهنگ در هر جامعه، حسب دیدگاه‌های تبیینی ارائه شده به چهار دسته عوامل یا مبانی به صورت انفرادی یا ترکیبی به شرح ذیل مستند است: ۱. مبانی انسان‌شناختی (با عناوین مختلف همچون ظرفیت‌های وجودی، استعداد‌های متنوع فطری و غریزی، قوای ادراکی و تحریکی (همچون عقلانیت نظری و عملی، حس، تخیل، و قوای شهوی و غصبی و امیال متنوع)؛ نیازهای متعدد مادی و غیر مادی؛ توانش‌های انحصاری (همچون خلاقیت پایان‌ناپذیر، تکاپوی مستمر،

تنوع خواهی و تکامل جویی، اعتبارسازی، معناسازی، ابزارسازی، تجربه اندوزی، ذخیره سازی و انتقال اطلاعات و تجربیات، نظم پذیری، نهادسازی، میل مستمر به انطباق با محیط، اراده معطوف به تسخیر طبیعت و...؛ ۲. مبانی فرهنگی اجتماعی شامل ارتباطات گسترده و متنوع (همچون ارتباط با خود، ارتباط میان فردی، جمعی و گروهی، میان فرهنگی، ارتباط با خدا، طبیعت، تکنولوژی و...)، نیازها و ضرورت های کارکردی حیات جمعی، ارتباطات و تعاملات عناصر درونی فرهنگ و جامعه با یکدیگر، تجربه های ناشی از سلوک و سیرورت اجتماعی تاریخی، نخبگان و چهره های فرهنگی مولد و مؤثر، مصلحان و قهرمانان فرهنگی، حاکمان و والیان ذی نفوذ و مقتدر، موقعیت استراتژیک و امکان یابی اشاعه فرهنگی یا تبادل تجربیات و خلاقیت ها میان جوامع و ملل مختلف، شانس ها و توفیقات تاریخی پیش بینی ناپذیر و...؛ ۳. مبانی متافیزیکی و وحیانی (ارسال رسل و انزال کتب یعنی دین یا ادیان آسمانی و نقش محوری آنها در اعطای جهان بینی، نظام ارزشی، الگوها و قواعد رفتاری در عرصه های مختلف حیات فردی و اجتماعی، سامان دهی به نظام اعتبارات به ویژه اعتبارات عملی متناسب با اقتضانات زمان و مکان در چارچوب شریعت، تأیید و حمایت قاطع از ارزش های اخلاقی، تأیید و امضای رویه های عقلایی، تلاش در جهت پیرایه زدایی از باورداشت های فرهنگی، طرح مبانی و مفروضات بنیادین برای ساماندهی محتوایی و کارکردی دانش ها به ویژه دانش های انسانی و...؛ ۴. مبانی طبیعی مثل شرایط و اقتضانات محیط طبیعی و جغرافیایی.

سایر عوامل مذکور عمدتاً نقش ثانوی و درجه دوم داشته یا به نوعی به عوامل فوق ارجاع دارند.

منابع

۱. آشوری، داریوش؛ تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ؛ تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷.
۲. ابن‌خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ چ ۸، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۳. امان‌اللهی بهاروند، سکندر؛ تأثیر فرهنگ بر انسان و طبیعت؛ تهران: افروند، ۱۳۹۳.
۴. برگر، پترل و توماس لوکمان؛ ساخت اجتماعی واقعیت؛ ترجمه فریبرز مجیدی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۵. برن، آگ و نیم کوف؛ زمینه جامعه‌شناسی؛ ترجمه امیرحسین اریان‌پور؛ چ ۱۳، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰.
۶. بشیریه، حسین؛ نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم؛ تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان، ۱۳۷۹.
۷. پارسانیا، حمید؛ جهان‌های اجتماعی؛ قم: کتاب فردا، ۱۳۹۱.
۸. —؛ نظریه و فرهنگ در بومی‌سازی جامعه‌شناسی (مجموعه مقالات)؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۲، ص ۴۱-۶۲.
۹. پهلوان، چنگیز؛ فرهنگ‌شناسی؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲.
۱۰. —؛ فرهنگ و تمدن؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
۱۱. تامپسون، جان ب؛ ایدئولوژی و فرهنگ مدرن؛ مسعود اوحدی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان، ۱۳۷۸.
۱۲. جعفری، محمدتقی؛ فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۳. جوادی املی، عبدالله؛ فطرت در قرآن، چ ۳، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴.
۱۴. —؛ نسبت دین و دنیا؛ بررسی و نقد نظریه سکولاریسم؛ تحقیق و تنظیم علیرضا روغنی

- موفق؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۳.
۱۵. چلبی، مسعود؛ *جامعه‌شناسی نظم*؛ چ ۴، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
۱۶. دروئو، ماکس؛ *جغرافیای انسانی* (دوره دوجلدی)؛ ترجمه سیروس سهامی؛ تهران: رایزن، ۱۳۷۱.
۱۷. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ *فلسفه تعلیم و تربیت*؛ چ ۲، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۴.
۱۸. —؛ *مبانی جامعه‌شناسی*؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳.
۱۹. دیرکس، هانس؛ *انسان‌شناسی فلسفی*؛ ترجمه محمدرضا بهشتی؛ تهران: نشر هرمس، ۱۳۸۰.
۲۰. ذوعلم، علی؛ *فرهنگ ناب اسلامی*؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۷.
۲۱. رابرتسون، یان؛ *درآمدی بر جامعه*؛ ترجمه حسین بهروان؛ چ ۳، مشهد: استان قدس رضوی (به‌نشر)، ۱۳۷۷.
۲۲. روح‌الامینی، محمود؛ *زمینه فرهنگ‌شناسی، تالیفی در انسان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی*؛ تهران: انتشارات عطار، ۱۳۶۸.
۲۳. ریشه، گی؛ *تغییرات اجتماعی*؛ ترجمه منصور وثوقی؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
۲۴. —؛ *کنش اجتماعی*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ چ ۲، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۰.
۲۵. ریتزر، جورج؛ *نظریه‌های معاصر در جامعه‌شناسی*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۱.
۲۶. سروش، عبدالکریم؛ *تفرج صنع*؛ تهران: سروش، ۱۳۶۶.
۲۷. سوروکین، پ الف؛ *نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ*؛ ترجمه اسدالله (امیر) نوروزی؛ رشت: انتشارات حق‌شناس، ۱۳۷۷.
۲۸. سعیدی مدنی، محسن؛ *شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی*؛ یزد: دانشگاه یزد، ۱۳۸۶.
۲۹. شجاعی زند، علیرضا؛ *عرفی‌شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*؛ تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.

۳۰. صداقت‌زاده، میثم؛ تبیین چارچوب مفهومی نظریه فرهنگ از منظر حکمت متعالیه؛ قم: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، رساله دکتری رشته فرهنگ و ارتباطات، ۱۳۹۴.
۳۱. طباطبایی، محمدحسین؛ تفسیر المیزان؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳.
۳۲. فرانسوا دورتیه، ژان؛ انسان‌شناسی؛ ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر؛ تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۸۹.
۳۳. کلاین برگ، اتو؛ روان‌شناسی اجتماعی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ چ ۹، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۶۸.
۳۴. کینگ، ساموئل؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه مشفق همدانی؛ چ ۶، تهران: کتاب‌های سیم‌رخ، ۱۳۵۵.
۳۵. گیدنز، انتونی؛ جامعه‌شناسی؛ منوچهر صبوری؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۳۶. لبخندق، محسن؛ تبیین فرایند تکوین و تحول فرهنگ با تأکید بر حکمت صدرایی؛ قم: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، رساله دکتری رشته فرهنگ و ارتباطات، ۱۳۹۵.
۳۷. لنسکی، گرهارد و جین لنسکی؛ سیر جوامع بشری؛ ترجمه ناصر موفقیان؛ تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
۳۸. لوکاس، هنری؛ تاریخ تمدن، از نوزایی تا سده ما؛ ترجمه عبدالحسین اذرنگ؛ تهران: مؤسسه کیهان، ۱۳۶۸.
۳۹. مالدینوفسکی، برونیسلاو؛ نظریه‌ای علمی درباره فرهنگ؛ ترجمه عبدالحمید زرین‌قلم؛ تهران: انتشارات گام نو، ۱۳۷۹.
۴۰. مصباح یزدی، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۱. —؛ رابطه علم و دین؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۲.
۴۲. مصلح، علی‌اصغر؛ فلسفه فرهنگ؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۳.
۴۳. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۲، چ ۹، تهران: صدرا، ۱۳۷۹.
۴۴. —؛ مجموعه آثار؛ ج ۳، چ ۸، تهران: صدرا، ۱۳۸۰، الف.

۴۵. —؛ مجموعه آثار؛ ج ۶، چ ۸، تهران: صدرا، ۱۳۸۰، ب.
۴۶. —؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۳، چ ۶، تهران: صدرا، ۱۳۸۰، ج.
۴۷. —؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۵، چ ۷، قم: صدرا، ۱۳۹۰، الف.
۴۸. —؛ مجموعه آثار؛ ج ۲۵، چ ۵، قم: صدرا، ۱۳۹۰، ب.
۴۹. منتسکیو، دو سکوندا، شارل لویی؛ روح القوانین؛ علی اکبر مهتدی؛ چ ۸، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۵۰. نائینی، علی محمد؛ درآمدی بر مدیریت فرهنگی؛ تهران: ساقی، ۱۳۸۹.
۵۱. ویلیامز، ریموند؛ «به سوی جامعه‌شناسی فرهنگ»، ترجمه سیدعلی مرتضویان؛ فصلنامه ارغنون؛ ش ۱۸، پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۵۱-۲۷۴.
52. Dixon, R. B.; **The Building of Cultures**; New York: Dodd, S. C., 1928.
53. White, L. A.; **The Science of Culture: A study of Man and Civilization**; New York: Percheron press, 1949.
54. <http://www.rashad.ir>.

